



زن بعد از ازدواج

دوست دارد به

همسرش به عنوان

یک تکیه‌گاه نگاه کند و

او را سد محکمی

در برابر ناملايمات

زندگی ببیند، مرد هم

انتظار توجه عاطفی از

همسر دارد



کمک گرفتن از بستگان نباید به دخالت منجر شود

سارا شقاقی، روان‌شناس در این باره می‌گوید: در زندگی مشترک هر زن و شوهری ممکن است اختلافات یا مشکلات جدی پیش بیاید. به خصوص در همان ماه‌ها و سال‌های اول زندگی که زن و مرد هرکدام از دنیایی متفاوت، قدم به دنیای دیگری گذاشته‌اند و سخت است که بتوانند خودشان را با شرایط جدید وفق دهند. به نظر من در این شرایط زن و مرد باید کاملاً هوشمندانه برخورد کنند. آنها باید بدانند اختلاف نظر یا مشکلات دیگر تنها برای آنها به وجود نیامده و در زندگی هر زوجی وجود دارد. اگر آنها در وهله اول این موضوع را درک کنند راحت‌تر می‌توانند با شرایط و مشکلات جدید کنار بیایند و آن را برطرف کنند. زن بعد از ازدواج دوست دارد به همسرش به عنوان یک تکیه‌گاه نگاه کند و او را سد محکمی در برابر ناملايمات زندگی ببیند. همان‌طور که مرد انتظار توجه عاطفی از همسرش دارد. در این میان گاهی دخالت‌های دیگر اعضای خانواده در زندگی زوج‌ها و سکوت در برابر آن باعث می‌شود مشکلاتی در زندگی‌شان به وجود بیاید. مشکلاتی که اگر برای حل آن اقدامی نکنند، باعث طلاق عاطفی یا جدایی زوجین از هم می‌شود. زوج‌های جوان در مواقعی که با مشکل روبه‌رو می‌شوند می‌توانند از بزرگان فامیل کمک بگیرند اما این کمک گرفتن نباید دخالت در زندگی مشترک تصور شود. در پایان دوباره تاکید می‌کنم، گفت‌وگو بهترین معجزه برای از هم نپاشیدن یک زندگی است. تمام زوج‌هایی که تصمیم به جدایی می‌گیرند، پیش از هرگونه اقدامی در ابتدا با هم گفت‌وگو کنند و از ناراحتی‌های خود بگویند تا شاید مشکلاتشان حل شود. اگر هم حل نشد، بعد از آن می‌توانند به تصمیم‌های جدی خود فکر کنند. اما خیلی از زوج‌های جوان، بدون فکر و بدون گفت‌وگو یک مشکل را آن قدر بزرگ می‌کنند که در عرض چند روز خیلی ساده مهر طلاق بر شناسنامه‌هایشان می‌خورد. برای همین بهتر است از همان ابتدا زن و شوهر با هم گفت‌وگو و از ناراحتی‌ها و اختلافاتشان صحبت کنند تا به مشکل بزرگ‌تری بر نخورند.



طلاق بعد از کتک‌کاری با خواهرشوهر

خواهرم دعوا کرد و جلوی چشم همه ما او را کتک زد. همه ما شوکه شدیم و پریچهر در میان بهت و ناباوری ما باز هم خواهرم را کتک زد تا این که ما آنها را از هم جدا کردیم. از همان لحظه متوجه شدم که دیگر تحمل کردن این زن امکان ندارد و ما باید از هم جدا شویم. او آبرویم پیش خانواده‌ام برد و مرا خجالت زده کرد. برای همین دیگر نمی‌خواهم در کنارش زندگی کنم.

در ادامه زن جوان نیز به قاضی گفت: من هم می‌خواهم از این مرد و خانواده‌اش برای همیشه جدا شوم. آقای قاضی، من بدون دلیل این کار را نکردم. از وقتی ازدواج کردم فقط دارم زور و ظلم خانواده شوهرم را تحمل می‌کنم و حرفی نمی‌زنم. اگر هم آن روز خواهرشوهرم را کتک زدم برای این بود که به من توهین کرد و مهربد هم هیچ دفاعی از من نکرد. عصبانی شده بودم و کنترل رفتارم دست خودم نبود. در این سال‌ها شوهرم هیچ وقت از من حمایت نکرد و در مقابل خانواده‌اش همیشه مورد ظلم قرار می‌گرفتم. من هم خسته شدم و دیگر نمی‌خواهم کنارش زندگی کنم. در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، برای همین رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد و از این زوج خواست در فرصت باقیمانده با یک مشاوره خانواده صحبت کنند.

چهره‌اش نشان می‌دهد که بسیار عصبانی است. همراه همسرش به دادگاه خانواده تهران آمده تا درخواست طلاق توافقی بدهند. کتک‌کاری عروس و خواهرشوهر در دسرساز شده و مهبد را به درخواست طلاق مجبور کرده است. وقتی قاضی دادگاه خانواده از این زوج علت درخواست طلاق را می‌پرسد، مرد جوان رشته کلام را در دست می‌گیرد و درباره ماجرای زندگی‌اش می‌گوید: سه سال ونیم است که با پریچهر ازدواج کرده‌ام. از همان روز اولی که با او آشنا شدم، احساس کردم پریچهر زن خیلی آرام و مهربانی است. من هم عاشق همین آرام‌بودن او شدم. همیشه یکی از مهم‌ترین معیارهای من برای زندگی این بود که همسر من آرام و متین باشد و مرتب سروصدا به راه نیندازد. برای همین هم بود که پریچهر را به عنوان همسرم انتخاب کردم. ولی حالا بعد از این همه سال زندگی مشترک متوجه شدم او نه تنها آرام نیست بلکه خیلی هم خشن و پرخاشگر است. او از دعوا و جنجال هیچ ترسی ندارد و در این مدت به هر بهانه‌ای دعوا و جنجال به راه می‌انداخت و مرا عصبانی می‌کرد. اما با این که از این رفتارهایش خوشم نمی‌آمد، سعی می‌کردم تحمل کنم. ولی چند روز پیش کاری کرد که دیگر طاقتم تمام شد. او چند روز پیش با

سیمافراهانی

تپش

جنایت و قساوت

امیر گفت: مدتی قبل با ملیکا آشنا شدم، دختری که دلم را ربود و تصمیم به ازدواج با او گرفتم. با ملیکا نامزد کردم بدون آن که بدانم اعتیاد دارم. شب قبل دوستانم به خانه‌ام آمدند و من پای بساط خوابم برد. صبح که ملیکا برای سر زدن به من آمده بود مرا کنار بساط دید و لورفتم. او بدون هیچ حرفی به سمت در خروجی رفت، اما مانعش شدم. التماسش کردم از این ماجرا چیزی نگوید، اما او شروع به سرو صدا کرد. مطمئن بودم با صدای او همسایه‌ها متوجه می‌شوند. دستم را روی دهانش گذاشتم و بعد از آن دیگر او نفس نکشید. او ادامه داد: با مرگ ملیکا تصمیم گرفتم جسد را از خانه بیرون ببرم. جنازه را تکه‌تکه کردم. خواستم داخل ساک بگذارم، اما ترسیدم کسی متوجه شود برای همین تصمیم به سوزاندن جنازه گرفتم. اما بوی بد سوختگی باعث شد دست از ادامه کار بردارم و تکه‌های بدن را داخل کیسه بگذارم و از خانه خارج کردم و داخل چند سطل زباله انداختم. به خانه آمدم تا آخرین تکه استخوان ملیکا را با خود ببرم که ماموران در مقابل در دیدم و از ترس تصمیم به فرار گرفتم که آنها به من مشکوک شدند و دستگیرم کردند.

با اعتراف امیر، راهی سطل‌های زباله شدیم و تکه‌هایی از بدن دختر جوان را پیدا کردیم. به این ترتیب راز یک جنایت تنها با بوی نامطبوعی که همسایه‌ها از آن شکایت داشتند برملا و پسر جوان به دستور بازپرس جنایی روانه زندان شد.



پیچیده‌ای در مقابل ما قرار گرفت. بقایای استخوان کجا بود و قاتل کیست و چه کسی به قتل رسیده است؟

از پسر جوان پرسیدم نامزدت کجاست؟ و او با شنیدن این حرف شروع به گریه کرد و بعد از این که کمی آرام شد گفت: دوستان ناباب باعث اعتیادم شدند و برای این که بتوانم هزینه مواد را تأمین کنم شروع به خرید و فروش مواد مخدر کردم.